گزارش حضرت زینب از رویداد کربلا و مقدّمات و پیامدهای آن

نادر فضلی*

چکیده: امام سجّاد علیه‌السلام در روایتی مفصّل، گزارشی از رویداد کربلا و مقدّمات و پیامدهای آن از عمّهٔ گرامی خود حضرت زینب (س) نقل می‌کند. این روایت در کتاب «کامل الزیارات» نوشته ابن‌قُولَوَیه قمّی (متوفّای قرن چهارم هجری) آمده و یکی از مستندترین روایات دربارهٔ حادثه عاشوراست. نگارنده در این گفتار، ترجمهٔ فارسی این روایت را با مقدمات لازم و برخی نکات توضیحی آورده است.

کلید واژه: عاشورا / کربلا / ابن‌قولویه قمّی (قرن ۴) / کامل الزیارات / امام سجّاد علیه‌السلام / حضرت زینب (س).

مقدّمه

یکی از داستانهای مهمّ و معروف قرآن ماجرای آوردن تخت بلقیس به دربار حضرت سلیمان است. حضرت سلیمان برای قدرت‌نمایی در برابر بلقیس، تصمیم می‌گیرد تخت بزرگ وی را پیش از آمدن او به دربار، آنجا حاضر کند و از این رو،

* . دکترای علوم قرآن و حدیث، مدرس دانشکده علوم قرآنی، تهران.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

می‌فرماید:

هان ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او (بلقیس) را پیش از آنکه آنان (بلقیس همراهانش) گردن نهاده نزد من آیند، برایم می‌آورد؟ بزرگی از بزرگان جن عرض می‌کند: من، پیش از آنکه از جایت برخیزی، آن را می‌آورم. در این هنگام، کسی که دانشی از کتاب نزدش بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم برهم بزنی، می‌آورم.(نک: نمل (۲۷) / ۳۸ ـ ۴۰)

آن کس که چنان قدرت‌نمایی کرد، وصیّ و جانشین حضرت سلیمان، جناب آصف‌بن برخیا بود.

امام هادی علیه‌السلام در بیانی آسمانی، در توضیح این ماجرا می‌فرماید:

حضرت سلیمان از آنچه آصف‌بن برخیا بدان معرفت داشت (که به آن وسیله توانست چنان کند) ناتوان نبود؛ ولی می‌خواست به امّت خود ـ که شامل جنّ و انس بود ـ بشناساند که حجّت پس از خودش، جناب آصف است.(تحف العقول، ص ۴۷۸؛ بحارالانوار، ج ۱۰،ص ۳۸۶)

این داستان را از آن‌رو آوردیم تا بگوییم گاهی چنان است که امامان معصوم علیهم‌السلام برای نمایاندن مقام والای بعضی از برگزیدگان، کاری شبیه آنچه را جناب سلیمان انجام داد، انجام می‌دهند.

یکی از ویژگیهای حضرت زینب علیهاالسلام همان است که امام همام، حضرت سجّاد علیه‌السلام خطاب به آن بانو فرمود:

وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهِمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ.

سپاس خدای را که شما دانشمندی هستید که کسی به شما دانش نیاموخته و فهیمی هستید که کسی شما را فهیم نکرده است.

یعنی دانش حضرت زینب برگرفته از افراد معمولی نبود و فهمی که آن عزیز دارا بود، با تفهیم دیگران حاصل نشده بود. هر آنچه حضرت زینب می‌دانست، خوشه‌های زرّینی بود که از خرمن بی‌کران علم آسمانی پدر و مادر گرامی‌اش برگرفته بود.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

دربارهٔ روایت

روایتی که اینک می‌آوریم، بیانگر ماجرایی است که امام سجّاد علیه‌السلام با نقل آن، اراده فرموده است تا جلوهٔ دیگری از دانش عمّهٔ گرامی‌اش را نشان دهد؛ همچنان که حضرت زینب، خود، از امّ‌ایمن گزارشی نقل می‌کند که خود، نسبت بدان آگاه‌تر است. و این به جهت اتمام حجّت بر کسانی است که در آینده این خبر را می‌خوانند و امّ‌ایمن را ـ از آن رو که خدمتکار پیامبر بوده ـ نسبت به اسرار زندگی پیامبر، آگاه‌تر از حضرت زینب می‌دانند که در آن زمان، در سنّ کودکی بوده است. امام سجّاد علیه‌السلام به خاطر علم وهبی الاهی امامت، خود، آن ماجرا را می‌داند؛ امّا به خاطر بیان مقام والای حضرت زینب یا مصلحتی دیگر که نمی‌دانیم، ماجرا را به نقل از ایشان گزارش می‌فرماید.

این روایت، در کتاب کامل الزیارات، نوشتهٔ محدّث بزرگوار قرن چهارم، جعفربن محمّدبن قولویه، باب ۸۸ و به نقل از آن، در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹ـ۱۸۳، حدیث ۳۰ آمده است. راوی حدیث، قدامةبن زائده است که حدیث را از پدرش زائده نقل می‌کند. زائده، با اینکه در دستگاه حکومتی جایگاهی داشته، به حضور امام سجّاد علیه‌السلام می‌رسیده است. اینک حدیث را به نقل از زائده می‌خوانیم تا با گوشه‌ای از زندگی و کمالات حضرت زینب آشنا شویم که تاکنون کمتر بازگو شده است.

البتّه جای‌جایِ این حدیث شریف ـ که سرشار از نکات مهم و حقایق والاست ـ باید توضیح و تحلیل شود که این کار مهمّ در فرصت کوتاه نویسنده، مقدور نیست و به زمان دیگر موکول می‌شود. عنوان‌بندی فرعی متن حدیث از سوی نگارنده و برای تسهیل در تقسیم مطالب انجام شده است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

آغاز حدیث

زائده گوید: به محضر مبارک امام سجّاد علیه‌السلام مشرّف شدم. امام علیه‌السلام به من فرمود: ای زائده، به من گفته‌اند که تو هر زمان که بتوانی به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام می‌روی.

به امام عرض کردم: آری، همان‌طور که به عرض و اطّلاع شما رسانده‌اند، گاهی چنین سعادتی نصیبم می‌شود. امام سجّاد علیه‌السلام به من فرمود: چرا چنین می‌کنی؛ در حالی که تو نزد سلطان سرزمین خویش از جایگاه خوبی برخورداری؟ همان سلطانی که اجازه نمی‌دهد احدی ما را دوست بدارد و ما را بر دیگران برتری دهد و فضائل ما را ذکر کند و هر آنچه را از حقّ ما بر این امّت واجب است، یادآوری نماید.

من به امام عرض کردم: به خدا سوگند، من این کار مقدّس را فقط به خاطر خشنودی خدا و رسولش انجام می‌دهم و خشم و ناخرسندی هیچ‌کس برایم هیچ اهمّیّتی ندارد و اگر به سبب زیارت حسین علیه‌السلام ناراحتی و سختی‌ای به من برسد، هرگز بر من گران نمی‌آید.

امام فرمود: به خدا سوگند، مطلب همان گونه است که گفتی. من هم دوباره عرض کردم: به خدا سوگند، مطلب همان‌گونه است که عرض کردم. امام از باب تأکید سه بار این را فرمود و من هم از باب تسلیم، سه بار همان سخن را عرض کردم. سپس امام فرمود: بشارت بر تو باد، بشارت بر تو باد، بشارت بر تو باد. پس اینک تو را از خبری آگاه می کنم که نزد من از اخبار برگزیده‌ای است که در خزانهٔ سینه‌ام مخزون است.

سخنان امام سجّاد علیه‌السلام با حضرت زینب علیهاالسلام

آن گاه امام علیه‌السلام چنین فرمود:

هنگامی که حادثهٔ هولناک کربلا رخ داد و آن همه بلا به ما رسید و پدرم و فرزندان و برادران و دیگر همراهانش کشته و خانودهٔ آن حضرت به اسارت گرفته

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

شدند و ما را بر شتران بی‌جهاز سوار کردند تا به سوی کوفه ببرند، در آن حالِ غم‌بار، من با ناراحتی بسیار به جنازه‌های عریانی که در بیابان افتاده بودند، نگریستم و آن صحنه بر من بسی سنگین آمد و اضطراب و ناراحتیِ من بسی فزونی یافت؛ به گونه‌ای که نزدیک بود از شدّت ناراحتی جان دهم.

شدّت افسردگیِ من به حدّی بود که عمّه‌ام زینب کبری متوجّه بدحالی‌ام شد و به من فرمود: ای بازماندهٔ جدّ و پدر و برادرم، مرا چه می‌شود که می‌بینم نزدیک است از شدّت غم جان دهی؟

من به عمّه‌ام گفتم: چگونه بی‌تابی نکنم؟ در حالی که می‌بینم سیّد و سرورم حسین و نیز برادران و عموها و عموزادگان و خاندان و وابستگانم همگی، بر خاک غلتیده و در خون غوطه‌ور و برهنه‌اند و در میانهٔ صحرا، افتاده‌اند و این دشمنان ددمنش، پوشش آنان را هم به غارت برده‌اند. ایشان را می‌بینم که کسی کفنشان نکرده و به خاکشان نسپرده و کاری به کارشان ندارد؛ گویا که از خاندان دشمنان مسلمانان‌اند.

سخنان حضرت زینب (س)

عمّه‌ام زینب به من فرمود: از آنچه می‌بینی، بی‌تابی مکن. به خدا سوگند، تمامی این حوادث، عهد و پیمانی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با جدّ و پدر و عمویت بسته است. و نیز خداوند، پیمانی استوار از مردمانی از این امّت گرفته است، مردمانی که فرعونهای زمین آنان را نمی‌شناسند، در حالی که آنان در میان اهل آسمانها، بسی شناخته شده‌اند. آن مردمانِ بزرگ و برگزیده، این پیکرهای پاکِ پراکندهٔ خون‌آلود را جمع می‌کنند و به خاک می‌سپارند. آنان در این سرزمین، برای تربت پاک پدرت حضرت سیّدالشهداء نشانه‌ای می‌نهند که اثرش در گذر زمان، هرگز از میان نمی‌رود و هرچه پیشوایان کفر و پیروان گمراهی در محو و نابودی آن بکوشند، کوشش ایشان جز بر ظهور و پیدایی آن تربت پاک و بلندی امر آن عزیز، نمی‌افزاید.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

از عمّه‌ام پرسیدم: آن عهد و پیمان که پیامبرﷺ با جدّم علی و پدرم حسین و عمویم حسن‌علیهم‌السلام بسته چیست و داستانش از چه قرار است؟ حضرت زینب داستان آن پیمان را از زبان امّ‌ایمن ـ کنیز با وفای پیامبر رحمت ـ چنین تعریف کرد:

گزارش امّ ایمن

یک روز پیامبر به خانهٔ فاطمه آمد. حضرت زهرا برای پدر، غذایی از آرد و شیر پخت. علی هم طبقی از خرما آورد. من هم قدحی از شیر و سرشیر آوردم. رسول خداﷺ همراه با علی و فاطمه و حسن و حسین از غذایی که مادر فراهم کرده بود، خوردند و از آن شیر که من آورده بودم، نوشیدند. سپس از خرما و سرشیر خوردند. پس از صرف غذا، علی آب ریخت و پیامبر دستانش را شست.

آن‌گاه پیامبر دست به صورت کشید و به علی و فاطمه و حسن و حسین‌علیهم‌السلام نگریست و ما شادی و سرور را در چهرهٔ مبارک آن عزیز دیدیم. سپس مدّتی باگوشهٔ چشم به آسمان نگریست. پس از آن، روی به سوی قبله گردانید، دو دستش را گشود، لب به دعا بازکرد و آن‌گاه به سجده رفت؛ در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد.

این حالت بغض‌گرفتگی، مدّتی، به طول انجامید. ناگهان بغض پیامبر ترکید و شروع کرد به زارزارگریستن. سپس سرش را به سوی آسمان بالا برد و پس از آن سربه زیر افکند و اشک همچنان مثل باران از دیدگانش فرومی‌ریخت.

از دیدن این صحنهٔ غم‌بار، فاطمه و علی و حسن و حسین بسی محزون شدند و اندوه سراپای مرا هم فراگرفت. امّا هیبت رسول خدا چنان بود که کسی جرئت نمی‌کرد سبب این گریهٔ شدید را بپرسد. مدّت زمانی چنین گذشت. در این هنگام، علی و فاطمه طاقت نیاوردند و از آن عزیز علّت گریه‌اش را پرسیدند و عرض کردند: ای رسول خدا! چه چیزی موجب گریهٔ شما شد؟ خداوند دیدگانش شما راگریان نفرماید. این حال شما دلهای ما را جریحه‌دارکرد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

سخنان پیامبر خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: برادرم و حبیبم! در این مجلس، چنان خشنود شدم که تاکنون آن گونه مسرور نشده بودم. شما را می‌نگریستم و حمد و سپاس خداوندی را بر نعمتی که به خاطر جمع شما بر من ارزانی فرموده بود، به جای می‌آوردم.

در آن حال سپاس و ستایش، جبرئیل بر من فرود آمد وگفت: ای محمّد! خداوند از آنچه در دل تو گذشت آگاه شد و سرور و شادمانی تو را به خاطر داشتن برادری چون علی و دختری مثل فاطمه و فرزندانی چون حسن و حسین، دانست. خداوند نعمت را بر تو کامل کرد و دهش و بخشش خویش را بر تو گوارا فرمود. این لطف و کرامت بدین سان بر تو ارزانی شد که:

ـ آنان و فرزندان و دوست‌داران و شیعیانشان را با تو در بهشت برین جای دهد.

ـ میان تو و ایشان در بهشت جدایی نیفکند.

ـ همان‌گونه که تو حیات جاودانهٔ بهشتی می‌یابی، آنان نیز به همان سان، حیات جاودانهٔ بهشتی خواهند یافت.

ـ هر چه از نعمتهای ماندگار به تو ارزانی و عطا شود، به آنان نیز همان عطا می‌شود.

ـ خداوند آن قدر به تو و ایشان عطا می‌فرماید که راضی و خشنود شوید و حتّی بالاتر از رضایت و خشنودیتان به شما عطا می‌کند.

البتّه تمامی این نعمتها و دهشها در پی بلاها و دشواریهای زیادی خواهد بود که در این دنیا به آنان می‌رسد. شگفت آنکه این بلاها و ناراحتیها به دست مردمانی انجام می‌گیرد که خود را به دین تو منسوب می‌کنند و خود را از امّت تو می‌پندارند؛ در حالی که از خدا و از تو بری و بسی دورند. آن مردمان نابکار با ضربات شلّاق و شمشیر، به جان این برگزیدگان خداوند می‌افتند و آن عزیزان را به قتل می‌رسانند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

قتلگاه هر یک از آنان جداگانه و پراکنده و قبرهایشان از یکدیگر دور است. حوادث و بلاهایی که بر سر آنان می‌آید، چیزی است که خداوند برای تو و آنان خواسته و گزیده است. پس سپاس و ستایش خداوند ـ جلّ و عزّ ـ را به جای بیاور که چنین مقام و منزلت والایی را برای تو و آنان برگزیده است و به خواستهٔ خداوندی خشنود باش.

من نیز با شنیدن این سخنان آسمانی، خدای را سپاس گفتم و به قضای خداوند نسبت به آنچه برای شما برگزیده است، راضی شدم.

سپس جبرئیل افزود: ای محمّد! برادر تو علی، پس از تو مقهور و مغلوب این امّت می‌شود. دشمنان بر او گستاخی می‌کنند و سپس کشته می‌شود. بدترین خلق خدا ـ که همانند کشندهٔ شتر صالح است ـ او را می‌کشد. در سرزمینی که بدانجا هجرت کرده است (کوفه)، کشته خواهد شد. آن سرزمین، جایگاه شیعیان او و فرزندانش است؛ سرزمینی که مصیبتها و بلاهای شیعیان در آنجا در هر حالی، فزونی می‌یابد.

سخنان جبرئیل در مورد امام حسین علیه‌السلام

آن گاه جناب جبرئیل به حسین علیه‌السلام اشاره کرد و فرمود: این فرزند تو، همراه با گروهی از فرزندان و خاندان و برگزیدگان از امّت تو، در کنار رود فرات و در سرزمینی به نام کربلا، کشته خواهند شد. علّت آنکه به آن سرزمین کربلا می‌گویند، آن است که در روز قیامت ـ که اندوه و غم و بلا و حسرت و پشیمانی در آن روز پایان ندارد ـ اندوه و بلا بر آنان فزونی می‌گیرد... آن سرزمین پاک‌ترین نقطهٔ زمین و حرمتش از تمامی سرزمینهای مقدّس، بیشتر است. آن سرزمین قطعه‌ای از بهشت است.

هنگامی که آن روز فرارسد، روزی که فرزند تو و خاندانش در آن، شهید شوند و لشکریان کفر و نفرین‌شدگان زمین آنان را احاطه کنند، زمین به لرزه می‌افتد، کوهها

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

به حرکت درمی‌آیند و سخت می‌لرزند، امواج دریا خروشان می‌شوند و آسمان بر اهلش می‌خروشد. تمامی این حوادثی که در آفرینش رخ می‌دهد، به خاطر خشم و خروشی است که نسبت به تو ـ ای محمّد ـ و فرزند برومند توست و نیز به آن خاطر است که حریم و حرمت تو را شکسته اند و شرّی است که دربارهٔ فرزند و خاندان تو رخ داده است.

در تمامی آفرینش، چیزی باقی نمی‌ماند جز آنکه خداوند به آن اجازه می‌دهد تا به یاری خاندان تو ـ که اینک ناتوان و ضعیف نگاه داشته شده‌اند و مظلوم و ستم دیده گشته‌اند ـ برخیزند، به یاری همان عزیزانی که پس از تو حجّت خدا بر مردم‌اند.

خداوند به آسمانها و زمین و کوهها و دریاها و ساکنان آنها چنین وحی می‌فرماید: منم الله! پادشاه قادری که هیچ گریزنده‌ای از حیطهٔ قدرت و سلطنتش نمی‌تواند بگریزد و هیچ کس او را نمی‌تواند ناتوان کند و من بر انتقام‌گرفتن از او بسی توانایم. به عزّت و جلالم سوگند، هرکس را که مورد خونخواهی رسول و برگزیدهٔ من باشد، حرمت او را بشکند، خاندانش را بکُشد، عهد و پیمان او را پشت سر بیفکند و به آن بی‌اعتنایی کند و به اهل بیت آن عزیز ستم روا دارد، چنان عذاب کنم که هیچ یک از عالمیان را آن‌گونه عذاب نکرده‌ام.

جناب جبرئیل در پی این بیانات، خطاب به پیامبر خدا عرض کرد:

در این هنگام، هر چه که در آسمانها و زمین است، ضجّه می‌زند و زبان به نفرین کسانی می‌گشاید که به عترت تو ظلم کرده و حرمت و حریم تو را شکسته‌اند.

آن‌گاه که شهیدان کربلا به خاک و خون بغلتند و در آرامگاه خویش قرار گیرند، خداوند خود به دست قدرت خویش روح آنان را برمی‌گیرد و گروهی از فرشتگان آسمان را با ظرفهایی از یاقوت و زمرّد و پر از آب حیات و پوششهایی از پوششهای بهشت و عطری خوش‌بو از عطرهای بهشت به زمین می‌فرستد.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

آنان پیکرهای پاک آن شهیدان را با آن آب حیات، غسل می‌دهند، با آن پوششهای بهشتی می‌پوشانند و با آن عطر آسمانی خوش‌بو می‌کنند و فرشتگان صف در صف بر آنان نماز می‌گزارند.

[باز هم جناب جبرئیل با بیان بشارتی دیگر، دل نازنین پیامبر را تسلّی داد و شاد کرد:]

پس از انجام این مراسم پرشکوه، خداوند قومی را از امّت تو برمی‌انگیزد که کافران آنان را نمی‌شناسند و ایشان در ریختن آن خونهای پاک، نه درگفتار و نه در کردار و نه در دل و درون، شراکتی نداشته‌اند. آنان مردانه برمی‌خیزند و آن پیکرهای پاک را به خاک می‌سپارند و در آن سرزمین، برای قبر حضرت سیّدالشهدا نشانه‌ای برپا می‌کنند که آن نشانه، پرچمی برای اهل حق و سببی برای رستگاری مؤمنان می‌شود. از سوی دیگر، از هر آسمان صدهزار فرشته آن آرامگاه آسمانی و ملکوتی را شب و روز در میان می‌گیرند و بر آن آرامگاه، درود و صلوات می‌فرستند و نزد آن خدای را تسبیح و تنزیه می‌کنند. اینان برای زائران قبر حسین، از خداوند طلب آمرزش و بخشایش می‌کنند و نامهای کسانی از امّت تو و نامهای پدران و عشیره‌ها و شهرهایی راکه برای قرب و نزدیکی به خداوند، به زیارتش بشتابند، می‌نویسند و با علامت و نشانه‌ای از نور عرش خداوند، چهرهٔ آنان را نشان‌دار می‌کنند و بر آن چهره چنین می‌نگارند: این است زائر قبر بهترین شهیدان و زائر قبر پسر بهترین پیامبران.

و چون روز قیامت فرارسد، از اثر آن نشانه، نوری پرتو می‌افکند که دیدگان را فرا می‌گیرد و آن نور ایشان را می‌نمایاند و به آن نور شناخته می‌شوند.

جبرئیل افزود:

ای محمّد! گویا می‌بینم که قیامت فرارسیده و تو در میان من و میکائیل هستی و علی هم پیشاپیش ماست و فرشتگان بسیاری نیز ما را همراهی می‌کنند. در همان حال، کسانی راکه آن نشانهٔ نورانی را به چهره دارند، از میان مردم، برمی‌گیریم تا

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

خداوند، آنان را از سختیها و هول و هراس آن روز نجات دهد.

این نجات و رهایی از آن ترس و هراس، فرمان و عطایی است از جانب خداوند برای کسی که قبر تو یا قبر برادرت یا قبر حسن و حسین را زیارت کند؛ در حالی که به جز خشنودی خداوند را اراده نکرده باشد. البتّه گروهی از مردمی که نفرین و خشم خداوند بر آنان واجب شده است، خواهند کوشید که نشانه و اثر آن مزار مبارک را نابود کنند؛ ولی خداوند راهی برای آنان که به این هدف شوم برسند، قرار نخواهد داد.

پس از نقل این مطالب، پیامبر فرمود: چیزی که مرا گریاند و اندوهگین ساخت، همین ماجراهایی بود که جناب جبرئیل برایم نقل کرد.

ادامهٔ سخنان حضرت زینب (س)

حضرت سجّاد فرمود: عمّه‌ام زینب افزود: هنگامی که ابن‌ملجم ـ که نفرین خدا بر او باد ـ پدرم را با شمشیر زهرآگین ضربت زد و من نشانهٔ مرگ را در چهرهٔ آن عزیز دیدم، به او عرض کردم: پدر جان! امّ ایمن برایم چنین مطالبی بازگفته است؛ دوست دارم در این ساعات پایانی زندگانی شما، آن را از زبان شما نیز بشنوم.

پدرم فرمود: دختر عزیزم، آن ماجرا درست همان‌گونه است که امّ ایمن برایت نقل کرده است. گویا من می‌بینم که تو و دختران خاندانت، اسیران این شهر و دیار شده‌اید؛ در حالی که خوار و خفیفتان کرده‌اند و می‌ترسید که مردم شما را از میان بردارند. دخترم! در آن هول و هراس، صبوری پیشه کن. به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سوگند می‌خورم که در آن روزگار، در روی زمین برای خدا ولیّ‌ای به جز شما و دوستداران و شیعیان شما وجود ندارد.

پدرم در ادامهٔ این بشارت تسلّی‌بخش فرمود:

رسول خدا پس از بیان این مطالب به ما فرمود: ابلیس، در آن روز که حسین به شهادت می‌رسد، از فرط خشنودی به پرواز درمی‌آید و تمام پهنهٔ زمین را می‌پیماید

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]

و به شیاطین و عفریتهایش می‌گوید:

ای گروه شیاطین! به آن هدف که از فرزندان آدم می‌خواستیم، رسیدیم. سرانجامی را که از هلاکت و نابودی آنان در انتظارش بودیم، فرارسید و آتش دوزخ را برای آنان به ارث نهادیم؛ مگر آنان که به این گروه [حسین و یارانش] پناه ببرند. اینک تمامی تلاش وکوشش خویش را به‌کار گیرید تا مردم را در بارهٔ آنان به شکّ و دودلی دچار کنید؛ آنان را به دشمنی با ایشان برانگیزید و نسبت به دشمنی با آنان و اولیایشان، ترغیب و تحریضشان کنید. این دشمنی با حسین و خاندانش را آن چنان ادامه دهید تا گمراهی وکفر مردم، استوار گردد و هیچ کس از آنان نجات نیابد.

پدرم علی علیه‌السلام در پی این هشدار دربارهٔ کوشش ابلیس در جهت برانگیختن مردم به دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام و به ویژه حسین علیه‌السلام و یارانش، فرمود:

اینجاست که ابلیس، ظنّ وگمان گمراهی را دربارهٔ پیروانش راست می‌یابد[1]؛ در حالی که ابلیس بسیار دروغگوست. به راستی هیچ عمل صالحی، با دشمنی شما سود نمی‌بخشد و هیچ گناهی به جز گناهان کبیره، با دوستی و ولایت شما زیان نمی‌رساند.

پایان حدیث

[در اینجا حدیث بسیار ارزشمندی که راوی آن جناب زینب است، به بیان حضرت سجّاد علیه‌السلام به پایان رسید و در پایان نقل این حدیث] امام سجّاد علیه‌السلام خطاب به زائده، [آن زائر پاک باختهٔ امام حسین علیه‌السلام]، چنین فرمود:

ای زائده! این حدیث شریف را برگیر و بدان که اگر یک سال در طلب آن، سفر سخت در پیش می‌گرفتی، کم بود.

۱. اشاره به آیهٔ «**و لقد صدّق علیهم إبلیس ظنّه.**» (سبأ (۳۴) / ۲۰)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-11-10]